

با سلام خدمت آقای شهبازی عزیز و همه دوستان عزیز گنج حضور.
مخاطب این متن، خودم هستم، منی که با گذشت چهار سال در این مسیر معنوی، هنوز هزاران همانندگی و درد دارم، که در انداختن آنها بدون کمک زندگی و ابیات مولانا عاجزم.

مولانا در بیت اول غزل ۲۱۲ می‌فرماید:

آسیر شیشه کُن آن چنّیان دانا را
بریز خون دل آن خونیان صهبا را

تویی که من ذهنی قوی داری و تعهد و ثبات نداری، برای اینکه بتوانی روی خودت کار کنی، باید دانایی من ذهنیت را کنار بگذاری و دیو من ذهنیات را در شیشه کنی و قانون اساسی جدیدی برای خودت بنویسی و از کارهایی که سال‌ها به صورت شرطی شده انجام می‌دادی، پرهیز کنی. تا خون همانندگی‌هایت ریخته نشود، نمی‌توانی در این راه موفق شوی.
می‌پرسی چگونه این کار را کنم؟ این بیت غزل ۲۸۴۲ را انقدر برای خودت تکرار کن تا معنای آن برایت باز شود.

چه چگونه بُد عدم را! چه نشان نهی قدم را؟
نگر اولین قدم را که تو بس نکو نهادی
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۴۲

در این بیت مولانا به من می‌فرماید، خودت را باز بینی کن. ببین چه چیزهایی تو را به واکنش در می‌آورند؟ علت آن را جویا شو! خواهی دید که در اکثر مواقع، زمانی که با اتفاقی رو برو می‌شوی، به دلیل نداشتن قدرت تشخیص، همیشه قربانی اتفاق می‌شوی و با اختیار خودت کاری میکنی و بعد پشیمان می‌شوی.

پس سعی کن قدم اول را درست برداری. می‌پرسی چگونه؟ مولانا جواب می‌دهد، این لحظه تو دو راه انتخاب داری، فضا را باز کنی و بدانی آن اتفاق از طریق زندگیست و سبب‌های بیرونی را نبینی و به ستیزه و واکنش خود و دیگران مشغول نشوی، که نتیجه آن آرامش و شادی بی‌سبب است.

مثلا کسی به تو توهین می‌کند و خشم تو بالا می‌آید. اگر بدانی زندگی آن اتفاق را از طریق آن شخص به وجود آورده تا خشم درونت را به تو نشان دهد، اگر مسبب را که زندگیست ببینی و آن خشم را شناسایی کنی، قدم اول را درست برداشتی. اما اگر فضا را بستی و واکنش نشان دادی و خشمگین شدی و آن شخص را مسبب خشم خود دیدی و مسبب اصلی را ندیدی، قدم اول را با فضا بندی برداشتی، که نتیجه آن درد بسیار است، نه تنها روحی بلکه جسمی، و این درد را نه تنها به خودت، بلکه به اطرافیان و کل کائنات پخش می‌کنی.

مولانا از اختیار سخن می‌گویند، و برای من این موضوع را روشن می‌کنند که نمی‌توانی از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنی و بگویی من دست خودم نبود و نتوانستم خودم را کنترل کنم، و این بیت را بیان می‌کنند:

این که فردا این کنم یا آن کنم
این دلیل اختیارست ای صنم
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۰۲۴

اگر فضا را ببندی، اختیارت به دست من ذهنیات می‌افتد و اوست که از تو فکر و عمل می‌کند. اما اگر فضا را باز کنی و بدانی زندگی است که آن طرح را بر اساس قانون قضا و کن فکان برای تو فرستاده و اوست که به آن همانندگی تیر انداخته، تسلیم بودن خود را نشان داده و مانند کمائی خم می‌شوی تا زندگی از طریق تو تیر بیاندازد.

گر پیرانیم تیر، آن نی ز ماست
ما کمان و تیر اندازش خداست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۱۶

تنها فضای گشوده شده دیدی به تو می‌دهد که مسبب را که زندگیست، در هر اتفاقی ببینی. شاید با عقل من ذهنیات بگویی، چقدر خداوند جبار است؛ چرا باید به سمت ما تیر بیاندازد و حوادث ناگوار برای ما به وجود آورد؟ مولانا در این بیت می‌فرماید، این نشان بخشندگی خداوند است که به ما نشان دهد که با چیزی همانند شدیم و داریم راه را اشتباه می‌رویم، و این جباری او برای به زاری در آوردن ماست، تا عذر خواهی کنیم و به اشتباه خود اعتراف کنیم و برگردیم.

این نه جبر، این معنی جباری است
ذکر جباری، برای زاری است
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۱۷

بنابراین تا زمانی که در همانندگی‌ها هستی و خام، توسط قانون کن‌فکان هلاک خواهی شد و با اختیار من ذهنی‌ات برای بدست آوردن همانندگی‌هایت، به دام خواهی افتاد. این هنر زندگیست که می‌خواهد تو را از خواب ذهن بیدار کند.

🌸 پس هنر، آمد هلاکت خام را
کز پی دانه، نبیند دام را
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۸

اختیار قدم اول با توست. می‌گویی اختیار ندارم، مولانا می‌گوید، باشد. اگر نمی‌توانی از اختیار درست استفاده کنی، باید آن را به دست زندگی و ایبات مولانا بدهی و بگذاری آنها راه را به تو نشان دهند. در غیر این صورت، مثال تو مانند مستی می‌شود، که با اختیار خودش شراب خورده و جنایت می‌کند. اما بعد می‌گوید اختیارم دست خودم نبود. بدان که برای خدا، این بهانه‌ها قابل قبول نیست.

🌸 اختیار آن را نکو باشد که او
مالک خود باشد اندر اتقوا

🌸 چون نباشد حفظ و تقوی، زینهار
دور کن الت، بینداز اختیار
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ایبات ۶۴۹ و ۶۵۰

🌸 همچو مستی، کو جنایت‌ها کند
گوید او: معذور بودم من ز خود

🌸 گویدش لیکن سبب ای زشتکار
از تو بد در رفتن آن اختیار

🌸 بیخودی نآمد به خود، توش خواندی
اختیارت خود نشد، توش راندی
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ایبات ۴۱۰۵ تا ۴۱۰۷

وقتی اختیارت را بدون تلاش ذهنی با فضاگشایی به دست زندگی می‌دهی که به جای تو فکر و عمل کند، به تو مستی می‌دهد که باعث می‌شود آن عهد الست که بیان جنس اولیه تو بود، حفظ شود. یعنی هشیاری دوباره جنس اولیه خود را شناسایی می‌کند.

🌸 گر رسیدی مستی‌ای بی‌جهد تو
حفظ کردی ساقی‌جان، عهد تو
- مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۸

اما اگر اختیارت به دست ذهن بیفتد و اسیر شهوت و مستی‌های بیرونی مثل، مال و مقام و چیزهای دنیایی شوی، مدام باید در خُماری باشی. زیرا اگر آن همانندگی‌ها نباشند که تو را مست کنند، نبود آنها تو را خمار می‌کنند و مدام در درد و غم باید به سر ببری.

🌸 همچین هر شهوتی اندر جهان
خواه مال و، خواه جاه و، خواه نان

🌸 هر یکی زینها تو را مستی کند
چون نیابی آن، خمارت می‌زند

🌸 این خمار غم، دلیل آن شده‌ست
که بدان مفقود، مستی‌ات بده‌ست
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ایبات ۲۲۵۷ تا ۲۲۵۹

خوب اکنون می‌گویید باید چه کار کنیم؟ یعنی نباید خانه و ماشین و پول داشته باشیم و از چیزهای دنیایی استفاده کنیم؟ مولانا جواب می‌دهند، استفاده کن اما به اندازه، تا حدی که بر تو سلطه نجویند.

🌸 جز به اندازه ضرورت، زین مگیر
تا نگردد غالب و، بر تو امیر
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۶۰

گوش کن و اکنون که آگاهی این ابیات بر تو آشکار شد، نگو که من خودم می‌دانم و به راهنمایی کسی احتیاج ندارم و خودم وصلم و صاحب‌دل، چون تو را همچنان در ذهن نگه خواهد داشت.

🌸 سر کشیدی تو که من صاحب‌دل
حاجت غیری ندارم، واصلیم
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۶۱

پندها را گوش کن. یعنی قدم اول را با اختیار خودت، با فضاگشایی بردار. اگر نمی‌توانی، اعتراف کن که نمی‌توانی و از ابیات مولانا کمک بگیر و در زمان چالش‌ها مرتب تکرار کن؛ و بدان زندگی است که اکنون تیر انداخته و او با تو دشمنی ندارد. اگر به این پندها گوش کردی و عمل، جان من دوباره به سوی من باز خواهد گشت و بخشش و بزرگی مرا خواهی دید و با دم من، از این پوسته من ذهنی رها خواهی شد. در غیر این صورت روی مرا نخواهی دید.

🌸 چون به من زنده شود این مُرده‌تن
جان من باشد که رو آرد به من

🌸 من کنم او را ازین جان مُحْتَشِم
جان که من بخشم، ببیند بخشش

🌸 جان نامحرم نبیند روی دوست
جز همان جان کاصل او از کوی اوست

🌸 در دَمَم، قَصَابِ وار این دوست را
تا هلد آن مغز نغزش، پوست را
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۶۷۸ تا ۴۶۸۱

هر لحظه قدم اول را درست با فضاگشایی برداشتن شروع یک زندگی سراسر شادی، عشق و حس امنیت است که دیگر درد و غمی در آن جا ندارد. زیرا زندگی همه آنها را خواهد خورد. زندگی این نوید را به تو نیز می‌دهد.

🌸 شاد باش و فارغ و ایمن که من
آن کنم با تو که باران، با چمن

🌸 من غم تو می‌خورم تو غم مخور
بر تو من مشفق‌ترم از صد پدر
-مولوی، مثنوی، دفتر اول ابیات ۱۷۲ و ۱۷۳

اما اصلی بسیار مهم که باید بدانی، اگر به گفته‌های زندگی عمل کردی و آن شادی بی‌سبب را دریافت کردی، سعی کن آن انرژی و شادی را حفظ کنی و با هیچ کس راز این مرکز عدم و تحول را بیان نکنی. آن راز را در دلت به خاک بسپار و در مورد آن نه با کسی سخن بگو، نه از کسی نظر بخواه و نه کسی را راهنمایی کن. زیرا برایت تله‌هایی به وجود خواهد آمد که تو را از ادامه مسیر دلسرد کند و باز دارند. باید در این مرحله صبر را پیشه کارت کنی تا تک‌تک آلودگی‌هایت را پاک کنیم و عجله نکنی. اگر همیشه قدم اول را درست با فضاگشایی برداری و راضی باشی، این راه دراز به یک دم میسر خواهد بود.

🌸 تا که پُشکی مُشک گردد ای مُرید

سال‌ها باید در آن روضه چرید
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۴۷۲

این ره چنین دراز به یکدم میسرست
این روضه دور نیست، چو رهبر تو را رضاست
- مولوی، دیوان شمس، ترجیعات ۲۵

مطمئناً از خودت می‌پرسی چطور این همه آلودگی و همانیدگی از وجودم پاک می‌شود؟ زندگی می‌گویند، همه چیز دست من است. با دم من و کن فکان من، اینکه من می‌گویم «بشو و می‌شود»، همه چیز در مورد تو نیز صورت می‌گیرد.
این تحول را نمی‌شود با ذهن که تنها سبب‌های بیرونی را می‌بیند، درک کرد. این تحول موقوف سبب‌های بیرونی نیست، یک امری است که توصیفی ندارد.

دم او جان دَهَدَت رو ز نَفَخَتُ بیدیر
کار او کن فیکون است، نه موقوف علل
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۳۴۴

در این راه پستی‌ها و بلندی‌های بسیاری است. اما نگران نباش زیرا در همه حالت، زندگی با تو و در کنار توست، و اوست که همه کارها را راست می‌کند.

قانون قضا اتفاق را طوری برای تو تنظیم می‌کند تا ناخالصی‌های تو را پاک کند. درست است از دست دادن همانیدگی‌ها سخت است. اما بهشت در سختی‌ها نهفته شده.

گر قضا پوشد سیه، همچون شَبَت
هم قضا دستت بگیرد عاقبت

گر قضا صد بار، قصد جان کند
هم قضا جانت دهد، درمان کند

این قضا صد بار اگر راهت زند
بر فراز چرخ، خرگاهت زند
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۸ تا ۱۲۶۰

وقتی به هر اتفاقی بله بگویی و قضای زندگی را می‌پذیری و فضاگشایی می‌کنی و قدم اول خود را درست برمی‌داری، از آن پس زندگی سپرت خواهد شد و به تو آسیبی نخواهد رسید. زندگی می‌آید و همانیدگی‌های تو را می‌برد. اما تو دیگر هیچ دردی متوجه نمی‌شوی، و به راحتی آن همانیدگی‌ها را رها می‌کنی.

قضا که تیر حوادث به تو همی‌انداخت
تو را کند به عنایت از آن سپس سپری
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۵۶

صبر، صبر، صبر، برای انداختن همانیدگی‌هایت، عجله کارساز نیست. زیرا من می‌دانم که چه وقت و چگونه این غبار را بزدایم و عادت‌های بد خود را تغییر دهیم.

عادت خود را بگردانم به وقت
این غبار از پیش، بنشانم به وقت
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۲۷

اگر همیشه در برابر اتفاقات بلی باشی و تسلیم، و خود را نسبت به من ذهنی و همانیدگی‌هایت نیست‌تر کنی، هر لحظه در کارگاه صنع من جای داری؛ و ارزش و قیمت اصلی تو آن زمان است که به صورت آینه‌ای در مرکزت نمایان می‌شود و آنگونه هستی حقیقت‌ات را در آن خواهی دید.

آینه هستی چه باشد؟ نیستی
نیستی بر، گر تو ابله نیستی
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۰۱

کارگاه صنع حق چون نیستی است
پس برون کارگه بی‌قیمتی است
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۹۰

آنچنان که خودت از این همه عشق و تحول هر لحظه شکر می‌کنی و صبر، تا همانیدگی‌های بیشتری را از تو بگیرم، آن زمان که مقصود اصلی ما پدید می‌آید و واحد می‌شود. و شادی و شکوه آن به همه عالم سرازیر می‌شود و دیگر کِشِش و جاذبه چیزهای اُفل تو را جذب نخواهد کرد.

عاشق صنع توأم در شکر و صبر
عاشق مصنوع، کی باشم چو گبر؟

عاشق صنع خدا با فر بود
عاشق مصنوع او کافر بود
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱

در این شکوفایی هر لحظه می‌توانی با من سخن بگویی این همان حالت راضی و مرضی است، حالتی که هشیاری بر هشیاری منطبق خواهد شد و هزاران برکت به تو سرازیر خواهد شد. و از طریق تو به کل کائنات و عالم هستی برکات خواهد ریخت.

حکم حق گسترد بهر ما بساط
که بگویند از طریق انبساط
- مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

هزار ابر عنایت بر آسمان رضاست
اگر بارم، از آن ابر بر سرت بارم
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۷۲۳

-با سپاس فراوان، الهام از شیراز